اشاره

دغدغه این روزهای من این است که چگونه می‌توان در توسعه و تحول علم همّت گماشت و راه نظریه‌پردازی و تولید علم چگونه است؟ آیا با ایجاد سازمان و اداره و تدابیر ساختاری می‌توان به این هدف رسید یا آنکه باید طریقی دیگر جستجو کرد و اطوار دیگری پیشه کرد. از تجارب قبلی چه می‌آموزیم و برای اجتناب از خطاهای پیشین باید چه راهی برگزینیم.

اصولاً شکل‌گیری نظریه‌های علمی در کارگاه ذهن عالمان و نظریه‌پردازان به صورت درخششی ناگهانی و بیان‌ناپذیر بوده است. نظریه‌پرداز در یک لحظه مسیر تجربه‌ای الهامی و اشراقی را طی می‌کند که نه می‌تواند آن را بازگو کند و نه می‌تواند برای آن شیوه و روشی منظم و نظام‌مند ارائه دهد. این تجربه به صورت جرقه‌ای در ذهن، توصیف‌ناپذیر و ناگهانی است. به دیگر سخن، تئوری حاصل شهود است، اندیشه‌ای که بی‌تأمل به ذهن می‌رسد، آگاهی نادانسته‌ای که فرد نمی‌داند چگونه و چرا حاصل شده است. شهود توانایی حصول به یک آگاهی بدون نیاز به استدلال و روش خاص است، یونگ آن را کارکردی روان‌شناختی به روش ناخودآگاه می‌دانست. شهود دور زدن تحلیل‌های منطقی و فراتر از بررسی داده‌های عینی است.

نظریه‌پرداز در مرحله شهود و اشراق به نوعی شیدائی می‌رسد، عقل محاسبه‌گر تحلیلی را کنار می‌زند و در آن عالم بی‌کران، بی‌قید و بند عقل عاقبت‌اندیش، بر مرکب خیال، پرواز را تجربه می‌کند، و سرمست عشق به دانستن از ناهمواری راه نمی‌هراسد و رهوار به مقصد می‌رسد. تجاربی که برای همگان عادی و روزمره است برای او دریچه‌ای به دنیای دیگر را می‌گشاید و این وجه تمیز صاحبان شهود است.

شهود از راه تقلید میسر نمی‌شود و الگویی وجود ندارد که با اتکاء به آن بتوان شهودی اندیشید و

زایندگی داشت. چون بی‌تقلید از آن واقف می‌شویم، گویی فرشته‌ای از عالم دیگر آوا سر می‌دهد و ما را به جهانی از تازگی و طراوت و زایش رهنمون می‌گردد، بدون طی مسیر به مقصد می‌رسیم.

افتادن سیب از درخت را بسیاری دیده بودند اما کسی که آن را به گونه‌ای دیگر دید، نظریهٔ قوه جاذبه را کشف کرد. همه در آب غوطه‌ور شده بودند، اما کسی که از آن اصل نیروی شناوری را نتیجه گرفت، به این اصل علمی واقف شد. بسیاری در دفتر مدیران شاهد نقش‌های مختلفی که مدیران در برابر موقعیت‌های مختلف ایفا می‌کنند قرار گرفته بودند اما آنکه از این رفتارها به تئوری نقش رسید و آن را جایگزین تئوری وظایف مدیران نمود با شهود به این نکته رسیده بود.

بدین ترتیب با جمع‌آوری اطلاعات و داده‌ها به تئوری علمی نمی‌رسیم اگرچه برای آزمودن آن می‌توانیم از آنها بهره بگیریم. نظریه‌پردازی شکار است نوعی زایش و به‌وجود آمدن چیزی است که قبلاً نبوده و این بخت تئوریسین است که آن را دریافته است. اگرچه برخی نویسندگان آشنا با تئوری از جمع‌آوری داده‌ها، طبقه‌بندی آنها و سپس رابطه برقرار کردن بین طبقات، شکل‌گیری نظریه را نوید داده‌اند، اما نکته مهم که قدرت شهودی را سردمدار اصلی تئوری‌پردازی قلمداد می‌کند این است که رابطه بین طبقات و نام نهادن به طبقات امری مکانیکی و متکی به روش نیست و اینجاست که باز شهود امتیاز نظریه‌پرداز را به دستگاه جمع‌آوری اطلاعات و طبقه‌بندی آنها نشان می‌دهد. در تئوری‌پردازی، روش قیدی بر ذهن نظریه‌پرداز است و او باید این قید را بشکند تا به نظریهٔ بدیع دست یابد. گاهی آموخته‌های قبلی نیز مانعی در افق‌گشائی و مرزشکنی در دانش می‌شود و اینجاست که شیخ بهائی درس مدرسه را تلقین و اغوای ذهن می‌داند و رهائی از آن را به روشنی و عشق واقعی رسیدن قلمداد می‌کند.

با دف و نی دوش آن مرد عرب — وه چه خوش می‌گفت از روی طرب
ایها القوم الذی فی المدرسه — کل ما حصّلتموهُ وسوسه

و اما اداره که با ویژگی‌های کنترل‌کنندگی، ضابطه‌سازی و آیین‌نامه و نظام‌نامه تدوین کردن شناخته می‌شود و هرگونه حرکت خارج از قواعد و مقررات خود را مجاز نمی‌داند چگونه می‌تواند به تولید و زایش علمی یاری کند. اداره قفس علم است و آن را عقیم و سترون می‌کند و از حرکت و جوشش طبیعی باز می‌دارد، ساده بگویم با اداره علم توسعه نمی‌یابد و متحول نمی‌شود. اهل علم را باید آزاد بگذاریم تا در این آزادی و گشودگی پرنده اندیشه‌های خود را به پرواز درآورند و در عرصه‌ای آزاد شاید به نظریه‌ای برسند.

به جای اداره و سازمان و مقررات و ساختار اداری باید حلقه‌های علمی را شکل داد و شبکه‌های دانش‌آفرینی را به صورت آزاد میان اهل علم برقرار نمود. این شبکه‌ها موجبات تضارب آراء و تعاطی اندیشه‌ها را میان اصحاب رشته‌های علم فراهم می‌آورند و زمینه‌ای طبیعی برای رشد علمی آماده می‌سازند. این حلقه‌های علمی نه بر اساس فرامین اداری و آیین‌نامه‌ای بلکه بر اساس عشق و انگیزه‌های علمی توسعه می‌یابند و از پایداری و ثبات زیادی برخوردار خواهند بود.

در حلقه‌های علمی و شبکه‌های خودجوش دانش‌آفرینی، همه دیسیپلین‌های علمی مشارکت دارند و با سازواری (consilience) ضمن حفظ موازین رشتهٔ علمی خود به صورت همگرا و با هم‌افزائی توسعه علمی را ممکن می‌سازند. در سازواری علوم با یکدیگر هم عمق رشته‌های علمی حفظ می‌شود و علوم در هم ادغام نمی‌شوند، و هم همگرایی علمی رخ می‌دهد که مواهب آن ایجاد دانشی کل‌نگر و یکپارچه و جامع می‌باشد.

لیوتار با اصطلاح مجمع الجزایر (Archipelago) و ابتهاج با شعری زیبا، کثرت رشته‌های علمی و وحدت آنها را نشان داده‌اند. در استعاره مجمع الجزایر، ضمن آنکه هر جزیره شکل و شمایل و اقلیم خاص خود را دارد ولی در دریایی که آنها را احاطه کرده با هم شریک و سهیم‌اند و در شعر ابتهاج هوا و ریشه‌ها نقاط اشتراک همه درختان و شاخه‌های گونه‌گونه‌اند.

باغ‌ها را گرچه دیوار و در است — از هواشان راه با یکدیگر است
شاخه‌ها را از جدائی گر غم است — ریشه‌ها را دست در دست هم است
تو نه کمتر از درختی سر بر آر — پای از زندان خود بیرون گذار

سردبیر